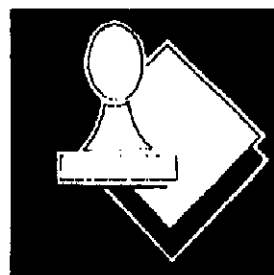


گزارش ویژه: امنیت اقتصادی

- امنیت، توسعه و مدیریت کلان جامعه
- امنیت اقتصادی و توسعه؛ پیوندها و کنشهای متقابل
- امنیت اقتصادی و رفتار معکوس «بوروکرات‌ها»
- دولت و امنیت اقتصادی؛ از آرزو تا واقعیت
- امنیت اقتصادی، مبرم‌ترین پیش‌نیاز توسعه است
(میزگرد با حضور ۵ تن از نمایندگان مجلس)



مدخل:

امنیت اقتصادی، از مقوله‌هایی است که به ویژه در سالهای پایانی برنامه دوم و پس از اجرای سیاستهای نوین تعدیل اقتصادی، مورد توجه دولتمردان و سرمایه‌گذاران قرار گرفته است.

درباره امنیت اقتصادی - علیرغم اهمیت به سزا و فراران آن - متأسفانه تاکنون بحث‌های جامع و کاملی انجام نشده، و تنها به بیان کلیات موضوع بسنده شده است. اینکه: معنا و مفهوم امنیت اقتصادی چیست؟ کنش‌ها و واکنشهای متقابل امنیت اقتصادی و توسعه کدام است و نهایتاً امنیت اقتصادی در فرایند توسعه چه نقش و جایگاهی دارد؟ از پرسشهای اساسی مرتبط به مقوله «امنیت اقتصادی» دانسته می‌شود.

در گزارش حاضر ابتدا با تعریف مدیرینهای رقابتی و حمایتی، جایگاه امنیت اقتصادی را در توسعه کیفی و کمی مدیرینهای رقابتی تشریح نموده و تحولات جهانی را از این نظر مورد توجه قرار داده است.

در مقاله بعدی به بررسی نقش قوانین و مقررات در حفظ و تداوم امنیت اقتصادی پرداخته و در یک جمع‌بندی، کوچک کردن منطقی بدنه دولت را از جمله شرایط ضروری برای دستیابی به امنیت اقتصادی بیان کرده است. مقاله دیگری با تعریف مباحث «دولت» و «امنیت اقتصادی» به تشریح مسائلی پرداخته است که در تصمیم‌گیریهای سرمایه‌گذاران مؤثرند و خطرپذیری آنان را کاهش و یا افزایش می‌دهند.

مقاله سوم، به موضوع امنیت اقتصادی و ارتباطش با سایر امنیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی پرداخته و در آن نشان داده که چگونه وظیفه دولت از برقراری و حفظ امنیت اقتصادی، به کارگزاری امور اقتصادی تبدیل می‌شود و آثار به غایت زیانبار اقتصادی و اجتماعی به بار می‌آورد.

در بخش پایانی این گزارش ویژه، دیدگاههای تی چند از نمایندگان صاحب نظر مجلس پیرامون ابعاد مختلف امنیت اقتصادی، و راه‌های رفع موانع و تنگناهای آن را در یک گفت و شنود صریح و بی‌پرده جویا شده‌ایم که ماحصل این نشست از نظر گرامیتان می‌گذرد.

مقاله‌های یادشده و اظهارنظرهای مطرح شده در میزگرد «مجلس و پژوهش» با این امید چاپ می‌شود که اظهارنظرهای سایر کارشناسان و صاحب‌نظران مسائل اقتصادی را هم به دنبال آورد و مسأله «مجلس و پژوهش» شاهد انعکاس نقطه نظرهای یادشده باشد.

مروری بر جنبه‌های نظری مناسبات دولت و بخش خصوصی و تأثیرات متقابل امنیت اقتصادی

■ امنیت، توسعه و مدیریت کلان جامعه

مهندس محسن قانع بصیری

احساس درونی است؛ چرا که امنیت از درون افق پیش‌بینی انسان نسبت به ابعاد و شرایط خارجی زندگی او حاصل می‌شود. می‌دانیم که اتصال تخیل به عقل نوعی عقل فعال ایجاد می‌کند و امنیت، دقیقاً حاصل فعالیت همین عقل فعال است. اینکه عقل فعال در تعریف ما چه مقوله‌ای است، به طور خلاصه یادآور می‌شویم که هرگاه بتوانیم میان نیروی نگاه به آینده، یعنی معرفت (معرفت علم نگاه به آینده است و از درون تخیل فعال آدمی به وجود می‌آید) و تجربه‌های گذشته، یعنی عقل آدمی، رابطه‌ای که آن را همزمانی می‌نامیم برقرار کنیم، عقل فعال یا همان دستگاه نقد به وجود می‌آید. احساس امنیت بر اساس این تعریف بستگی مستقیم به عقل فعال یا دستگاه نقد ما دارد. بنابراین، هر انسانی که بتواند میان دو افق آینده و گذشته‌ی خود رابطه‌ای قوی برقرار سازد، توانایی برخورد با پدیده‌هایی که در آینده اتفاق می‌افتد را

«امنیت» نعمت مجهولی است و انتساب این صفت از آن روست که تنها وقتی امنیت را از دست می‌دهیم، ضرورت وجود آن را احساس می‌کنیم.

علاوه بر آن، امنیت برای هر سازمان، هر گروه و طبقه‌ی اجتماعی دارای شاخص ویژه‌ی خود است. بنابراین، ارائه‌ی تعریفی جامع از آن باید روشنی‌بخش نیاز هر گروه اجتماعی به آن باشد. ما در زیر تعریفی از امنیت ارائه داده‌ایم که نظر فوق را در برمی‌گیرد:

امنیت عبارت از احساس ایجاد شده‌ی حاصل از نگاه به آینده‌ی هر سیستم و هر اجتماع انسانی است، به طوری که هر قدر افق دید آدمی نسبت به آینده بیشتر شود، احساس امنیت بیشتری کند. پس امنیت عبارت از احساسی است که نسبت به افق قابل پیش‌بینی آینده به ما دست می‌دهد.

بر اساس تعریف بالا، اولاً امنیت از مقوله‌ی معرفت است و ثانیاً، امنیت نوعی

گزارش ویژه

نجات پیدا می‌کند. بنابراین، ارزش این امنیت در آن است که بتوانیم در آن توان تغییر و پذیرش نوآوری ایجاد کنیم.

نوع دیگر امنیت، «امنیت موهوم» یا «امنیت تخیلی» است. در این نوع امنیت، معمولاً رابطه‌ی فرد دارای آن با سطح عادت یا امنیت ساکن اجتماعی قطع می‌شود. هر چند چنین امنیتی دارای نیروی معرفتی است، اما، چون به نیروی عقلایی جامعه اتصال ندارد، امکان تعیین و تجلی اجتماعی هم نخواهد داشت. بنابراین، این نوع امنیت را «امنیت حاصل از تنهایی آدمی» تعریف می‌کنیم. در امنیت اول نیروی اجتماعی یعنی نیروی تکرار و عقل گذشته، بر نیروی تخیل فردی حاکم می‌شود. شما هنگامی که به کوچه و خیابان می‌روید، خود به خود به سطح این امنیت پای می‌گذارید، هر قدر در جامعه نیروی خلاقیت حذف شود و نیروی عادت تسلط پیدا کند، به همان نسبت نیز توان بروز خلاقیت فردی از دست می‌رود. امنیت معطوف به عادت، به نیروی سنتها و حکومتها وابسته است. در جوامعی شبیه شوروی سابق این نوع امنیت تسلط کامل دارد. در مقابل، یکی از عللی که آدمی نیاز به تنهایی دارد و برای خود اتاقی تهیه کرده و در تنهایی به تفکر و تخیل می‌پردازد، نیاز به امنیت از نوع دوم است.

در امنیت تخیلی فرد شرایط پرواز در درون خود را از طریق نوعی فرایند شهود درونی فراهم می‌کند. حال اگر همین فرد

پیدا کرده است. به این ترتیب، آینده‌ی تاریک برای او روشن می‌شود و وی می‌تواند احساس امنیت بیشتری کند. این نوع از امنیت را «امنیت فعال» می‌نامیم.

امنیت فعال

«امنیت فعال» امنیتی است که در بستر آن میان دو سطح ثبات و تغییر در جامعه، رابطه‌ای فعال برقرار می‌شود. می‌دانیم گذشته حاصل تجربه‌های ماست که در عقل یا منطقیهای ثابت ما شناسایی می‌شود. این سطح را می‌توان عادت اجتماعی نامگذاری کرد. اگر به نیروی تغییر یا نیروی حاصل از افق دید نسبت به آینده یعنی همان معرفت توجه نشود، امنیت را در این شرایط می‌توان «امنیت ساکن»، «امنیت تکرار» یا «امنیت مرده» نامگذاری کرد. برای مثال، هنگامی که شما از اتاق خود خارج می‌شوید و در آن را قفل می‌کنید، در صورتی که کسی به آن اتاق نیاید، هیچ چیزی در آن خود به خود به حرکت در نخواهد آمد، پس، همه چیز در جای خود باقی می‌ماند و به این ترتیب نوعی امنیت ساکن و معطوف به گذشته یا همان امنیت عقلایی به وجود می‌آید. این نوع امنیت را همان سطح عادت اجتماعی یا سکوی پرواز به آینده نام می‌گذاریم. این نوع امنیت به صورت اصولی شایسته‌ی انسان خلاق نیست، مگر آنکه بگوییم در سطح این نوع از امنیت، جامعه از هرج و مرج که بسیار بدتر از امنیت ساکن است،



که عناصر ثابت عقلایی هنوز در آن به صورت توافق و تثبیت شده وجود ندارد، امکان تنظیم رابطه‌ی فرد با جامعه، برای نوعی هدف‌یابی در آینده، بسیار ضعیف خواهد شد. برای مثال، نیروهای توسعه‌ی یک جامعه عبارت است از نیروهای پژوهشی و کارآفرینان. این دو نیرو باید بتوانند میان سطح تثبیت شده‌ی روابط اجتماعی و افق دید یا هدف خود رابطه‌ای فعال ایجاد کنند. در این صورت، حداقل نظم ضروری عبارت از آن نظم است که بتواند چراغ رقابت و نیروی تغییر مدیریت را خاموش نکند. بر این اساس، مدیریت کلان جامعه باید بتواند نسبت به قابلیت مدیریت در جامعه‌ی خود، شرایط لازم برای بروز متغیرها را فراهم کند. امروزه، این متغیرها در سه شاخه‌ی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قابل ردگیری هستند.

افق‌های ثبات اقتصادی

اولین سطح امنیت لازم برای حرکت ما «امنیت اقتصادی» است، تحقق این امنیت اصولاً مجرد از امنیت سیاسی قابل ردگیری نیست، چرا که میان آنچه که امنیت سرمایه و آنچه که رقابت برای تحرک سرمایه می‌نامیم رابطه‌ای بسیار حساس وجود دارد. در واقع می‌توان گفت که امنیت سرمایه به نیروی سیاسی و تحرک سرمایه به نیروی اقتصادی وابسته است. معمولاً این دو نیرو نباید زیاد بر هم منطبق شوند، چرا که انطباق این دو نیرو به معنی انحصار است و انحصار خود نوعی ناامنی برای حرکت نیروهای جدید

دیگر از اتاق بیرون نیاید، یا اگر بیاید شرایط تحولات تخیلی درون اتاق را به جامعه هم تسری دهد، نوعی رفتار موهوم از وی بروز می‌کند. بنابراین، در هر دو امنیت با نوعی بیماری روبه رو می‌شویم؛ در امنیت اول، امکان بروز خلاقیت فراهم نمی‌شود (به دلیل تسلط عادت بر جامعه) و در امنیت دوم، تسلط خواست فردی به نظم اجتماعی سرانجام نوعی هرج و مرج در جامعه ایجاد می‌کند، طوری که سرانجام جامعه به امنیت عادت یعنی امنیت نوع اول تن می‌دهد. سرانجام باید به «امنیت فعال» که حاصل عقل فعال یا دستگاه نقد فعال افراد اجتماع است توجه کنیم که در میان دو سطح نظم و تبدیلات نظم کهنه به نظم نوین، احساس می‌شود. این نوع امنیت هم دارای دو سطح عادت اولیه و هدف است و هم افق تغییر را برای افراد جامعه قابل دیدن می‌کند، طوری که، آنان با احساس امنیت می‌توانند به سرمایه‌گذاری لازم برای رسیدن به هدفهای خود دست زنند.

برای مدیریت کلان جامعه آنچه مهم است رسیدن به نوعی دستگاه نقد است که بتواند میان دو سطح عادت کهنه و نو، از طریق نوعی فعالیت خلاق افراد، رابطه برقرار کند، طوری که آنان بتوانند با احساس امنیت دست به تغییر عاداتهای معطوف به منطق محدود خود بزنند و آنها را به عاداتهای معطوف به منطق جامع تبدیل کنند. مدیریت کلان به این وسیله رابطه‌ی فعال میان فرد و جامعه را می‌یابد و توسعه را قابل تحقق می‌کند. در جامعه‌ای که وضع به صورتی است

گزارش ویژه

اتوماسیونی در آمریکا جستجو کرد که به توسعه‌ی نظامهای غول‌آسا انجامید. در جهت دیگر، در شوروی، حرکتی از سمت نیروی مالکیت - یعنی دولت - نسبت به سرمایه و رقابت انجام شد که به توسعه‌ی نظامهای بوروکراتیک و انجماد سرمایه انجامید.

پس، امنیت فعال را باید در نوعی تنظیم رابطه میان نیروی مالکیت و نیروی رقابت جستجو کرد. نیروی مالکیت و نیروی رقابت موجب تحرک سرمایه می‌شوند.

مدیریت سرمایه و مدیریت کار (مدیریت سیاسی و مدیریت اقتصادی)

مدیریت یک سیستم را می‌توان به دو بخش مدیریت سرمایه و مدیریت کار تقسیم کرد. به این ترتیب که در مدیریت سرمایه به نیروی مالکیت و در مدیریت کار به نیروی فعالیت برای تغییرات کمی و کیفی توجه می‌شود. در مدیریت سرمایه، معمولاً جهتگیری به سمت بهره‌ی مالکانه است که نسبت به هر شیء، دانش، نرم‌افزار یا پول و اسناد بهادار اطلاق می‌شود. همین قدر که شما صاحب چیزی باشید، باید از نعم آن بهره ببرید. معمولاً بهره‌ی مالکانه در یک جامعه به صورتی تنظیم می‌شود که حاصل جمع آن با بهره‌ی کار، بتواند انگیزه‌ی کافی برای حرکت سرمایه به سمت کار را فراهم کند.

می‌دانیم که حرکت سرمایه به سمت کار حاصل فعالیت نیروی رقابت است. در

تلفی می‌شود. روش صحیح آن است که بتوانیم از طریق قوانین، نوعی امنیت سرمایه و مالکیت فراهم کنیم و از طریق رقابت، تحرک اقتصادی به وجود آوریم و از انجماد این مالکیت - که همان تمایل به انحصار غیرمولد است - جلوگیری کنیم. برای این منظور، باید به دو اصل «مالکیت» و «رقابت» اهمیت بسیار بدهیم.

معمولاً دو حرکت در جامعه برای نفوذ مالکیت در رقابت انجام می‌شود. حرکت اول، توسط سرمایه انجام می‌شود. طوری که تمرکز بیش از اندازه‌ی آن چراغ رقابت را خاموش می‌سازد. این نوع حرکت منجر به همان انحصاراتی می‌شود که در عصر تکامل اتوماسیون در آمریکا، شاهد آن بودیم. در حرکت دوم، نیروی تثبیت مالکیت که از دولت و سنت ناشی می‌شود، خود را به رقابت و تحرک سرمایه تحمیل می‌کند. این نوع تحمیل را در مکانیزم سرمایه‌داری دولتی شاهد بودیم و روسیه‌ی شوروی نمونه‌ی تمام عیار آن بود. در حقیقت، بعد از جنگ دوم جهانی، دو نوع حرکت برای تخریب رابطه‌ی میان رقابت و مالکیت انجام شد: حرکت اول در آمریکا اتفاق افتاد و طی آن، نیروی سرمایه - یعنی رقابت - به تدریج از راه تمرکز بیشتر به نفوذ در سیاست و ایجاد نیروی تثبیت مالکیت پرداخت. این تثبیت نوعی تمایل خاص به تمرکز و انحصار را ایجاد کرد. ریشه‌ی این تمایل را نباید در تکامل نظام تولید

سمت مدیریت بورس هدایت کنیم؛ هر چند که در هر سه بخش اگر بهره‌ی کل کار از بهره‌ی مالکانه بیشتر باشد، سرمایه در خدمت رقابت قرار خواهد گرفت.

دراقتصاد دولتی نظیر اقتصاد ما که دولت به سیستمهای توزیع مصرف حجم عظیمی از سرمایه را تزریق می‌کند، امکان بالابردن بهره‌ی کل کار از بهره‌ی مالکیت بسیار ضعیف خواهد شد. حجم عظیم چند صد میلیارد تومانی که دولت به بخشهای توزیع و مصرف تزریق می‌کند باعث می‌شود که امید به افزایش بهره‌ی کار ناچیز شود.

مدیریت کار مدیریتی است که ذات آن رقابت باشد. این مدیریت هنگامی که تا سطح تصمیم‌گیری سیستم نفوذ کند، توانایی سیستم برای تغییر افزایش بسیار پیدا می‌کند، در حالی که مدیریت سرمایه اصولاً به تثبیت بیشتر از تغییر می‌اندیشد؛ چرا که ذات آن تثبیت مالکیت است. از این رو، مدیریت سرمایه اصولاً تمایل به سیاست‌گری و نزدیکی به دولت و قدرت دارد، اما، مدیریت کار به فرهنگ فعال و پژوهش و تغییر تمایل نشان می‌دهد. به همین دلیل، سرمایه‌ی فعال اصولاً از یک مقدار که بیشتر می‌شود، ماهیت منفرد اقتصادی خود را از دست می‌دهد و اقتصادی - سیاسی می‌شود. این وضع نشانگر آن است که سرمایه به هر دو مدیریت نیازمند است و این نیازمندی اصولاً در شخصیتی به نام کارآفرین یا مدیریت کارآفرین متبلور می‌شود.

پس می‌توان گفت جهت‌گیری مدیریت سرمایه، سیاسی است، جهت‌گیری

جامعه‌ای که بهره‌ی کار نتواند بیشتر از بهره‌ی مالکیت خود را نشان دهد، به صورتی کاملاً طبیعی سرمایه‌های کار یا سرمایه‌های صنعتی قدرت خود را به سرمایه‌های مالی انتقال می‌دهند. این همان اتفاقی است که در اقتصاد مبادلاتی مواد خام با کالای ساخته شده در کشورهای جهان سوم اتفاق افتاده است.

در جامعه‌ی مشابه ما وضع به صورتی شده که بهره‌ی مالکانه بسیار بیشتر از بهره‌ی کل حاصل از یک دوره فعالیت تولیدی است؛ علت آن نیز روشن است، ما هنوز اقتصاد مبتنی بر برتریهای نسبی را نیاز موده‌ایم. به هر حال آنچه مهم است آن است که بتوانیم میان مدیریت سرمایه و مدیریت کار رابطه‌ای فعال برقرار سازیم.

یکی از دلایل دیگر، می‌تواند این نکته‌ی مهم باشد که آن دسته از فعالیتهای اقتصادی که در آن بهره‌ی کل کار بیشتر از بهره‌ی مالکانه است در دست و انحصار دولت قرار گرفته است، بنابراین، سرمایه نمی‌تواند به سمت رقابت همراه با برتری پیش رود.

مدیریت سرمایه، نوعی مدیریت است که تمایل به ارزیابی و جهت‌گیری افزایش بهره‌ی مالکانه دارد. بنابراین، برنامه‌ی خرید و فروش را هم به صورتی انجام می‌دهد که بتواند بهره‌ی مالکانه را افزایش دهد. این نوع مدیریت را می‌توان در دامنه‌ای از مدیریت تجاری تا مدیریت صرافی و بازار بورس دانست؛ در تمامی آنها با نوعی تحول در بهره‌ی مالکانه روبه‌رو هستیم. در بهترین شرایط بهتر است که بهره‌ی مالکانه را به

گزارش ویژه

مسی کند: اول، از راه تسلط شرایط ناامن اجتماعی برای تحول و گرایش طبیعی جهت تثبیت و دوم، شخصیت متزلزل مدیر و ضعف وی برای تغییر.

امنیت؛ حقوق مساوی و حقوق ویژه

یکی از شرایطی که اقتصاد مبتنی بر مواد خام و مبادله‌ی جهانی این مواد با کالای ساخته شده در جهان به کشور ما تحمیل کرد، غول‌آسا شدن دولت بود. این غول‌آسایی در سه عرصه انجام شد: در عرصه‌ی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی. در عرصه‌ی سیاسی، منجر به ظهور حقوقی ویژه برای دولت شد؛ به صورتی که دولت از سیستم و شخصیت حقوقی مشابه با دیگر سیستم‌ها و شخصیت‌های حقوقی، تبدیل به سیستمی با حقوق ویژه و فراتر از سایر نظامها شد.

در عرصه‌ی اقتصادی، انحصار فروش مواد خام، و در کشور ما عمدتاً نفت، دولت را به بزرگترین و ثروتمندترین سازمان در کشور تبدیل کرد. به صورتی کاملاً روشن این ثروت، حاصل تولید و ارزش افزوده‌ی آن نبود. پس دولت هم ثروتمندترین و هم غیرمولدترین سازمان کشور شد.

در عرصه‌ی فرهنگی، رابطه‌ی مردم با دولت تبدیل به رابطه‌ای یکسویه و مبتنی بر وابستگی مردم به دولت شد، طوری که این وابستگی مردم به دولت به صورت یک توقع فرهنگی درآمد و تمامی اقشار مردم

«مدیریت کار» اقتصادی و جهت‌گیری «مدیریت کامل»، سیاسی - اقتصادی.

حال می‌توان مدیرانی را که گرایشهای سرمایه و کار دارند شناسایی کرد. برای مثال، مدیری که نگاه به گذشته، سنت و عقل ثابت دارد مدیری است که اصولاً و ذاتاً «مدیر سرمایه» است؛ در حالی که مدیری که نگاه به آینده و تغییر و تحول در سیستم خود دارد، مدیری است که باید وی را «مدیر کار» نام گذارد و سرانجام، مدیری که تمایل به هر دو سمت دارد، «مدیر کامل» خوانده می‌شود. این مدیر هم سطح نظم قدیم و هم سطح نظم جدید و آینده خود را می‌شناسد و سیستم خود را به سوری نظم جدید هدایت می‌کند.

هنگامی که مدیریت سرمایه به سمت مدیریت کار روی آورد شخصیت آینده‌نگر در وی رشد می‌کند و بالعکس، گرایش مدیر کار به سمت مدیریت سرمایه، باعث بروز شخصیت ثابت و گذشته‌نگر در وی می‌شود؛ این را تأثیرات متقابل شخصیت مدیران می‌نامند.

حال به امنیت پردازیم: با توجه به نکات یاد شده می‌توانیم دو نوع امنیت را در یک سیستم شناسایی کنیم، امنیت ساکن و امنیت متحول یا فعال. اولی را «امنیت سیستم بسته» و دومی را «امنیت سیستم باز» نام می‌گذاریم. در امنیت سیستم بسته، آنچه می‌توان برداشت کرد تسلط مدیریت سرمایه بر سیستم است. این تسلط به دو صورت بروز

تصور کردند که این دولت است که منابع زندگی را برای آنها فراهم می‌کند، نه آنها برای دولت.

«حقوق ویژه» حقوقی است که فرد، گروه یا دولت در شرایط ویژه‌ای به دست می‌آورد یا برای خود قائل می‌شود. آنچه مهم است این است که حقوق ویژه همیشه معطوف به یک نیروی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی یا مجموعه‌ای از آنها تحت شرایط بحرانی است. واقعیت آن است که حقوق ویژه معمولاً اثر بسیار مخرب خود را بعد از افول دلایل ضرورت خود، به ویژه روی صاحب این حقوق، نشان خواهد داد.

یکی از آثار بسیار روشن تمرکز قدرت در بخشی خاص از جامعه، پیدا شدن شرایطی است که ما آن را شرایط بروز حقوق ویژه می‌نامیم. چنین شرایطی در کشور ما باعث شد که دولت به تدریج در تمامی شئون اجتماعی صاحب حقوق ویژه شود.

می‌دانیم که این شرایط بعد از دهه‌ی ۱۹۷۰ بنا به عللی در جهان دگرگون شده است. در ایران نیز باتوجه به این تحول جهانی، باید در تمامی روابط میان دولت و بخش خصوصی مولد و غیرمولد تجدیدنظر می‌شد؛ ولی بالعکس، جریان غول‌آساشدن دولت و فزونی حقوق ویژه‌ی آن بسیار شتاب‌زده‌تر از قبل ادامه پیدا کرد و به قولی، آن ماشین پیکان دولتی که در سرپایینی خفیفی افتاده بود تبدیل به بولدوزری سنگین شد که در شیبی تندتر افتاده است. در فاصله‌ی پانزده سال اخیر، صاحب دولتی شدیم بسیار فربه و صاحب حقوق ویژه‌ای

بسیار بیشتر، طوری که آثار سه‌گانه‌ای که پیش از این به آن اشاره شد، به شدت رشد کرده و در همه‌ی جوانب حقوق ویژه منجر به تخریب روابط میان دولت و بخش خصوصی شده است. در نتیجه، از این تخریب تنها نهادهای متکی به سرمایه‌های مالی و بهره‌های مالکانه سود برده‌اند. نتیجه معلوم است، تحولات ارتباطی متقابل و لازم برای تنظیم رابطه‌ای سالم و پویا میان دولت و نهادهای دیگر بسیار پیچیده‌تر شده و به همین دلیل، برای این تغییر نیاز به مدیریتی بسیار باهوش‌تر بوده است.

اگر بخواهیم آثار کلی نیرویی به نام «حقوق ویژه‌ی بی‌تناسب با قابلیت» را در یک ارتباط بررسی کنیم، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱ - حقوق ویژه برای هر سیستم، باعث خواهد شد که سیستم مقابل آن، که فاقد این حقوق است، به روشهای زیر دست زند:

- رابطه‌ای شخصی میان خود و نهادهای زیرین سازمان دارای حقوق ویژه برقرار می‌کند، طوری که بتدریج آن سازمان صاحب دو نمودار تشکیلاتی می‌شود، یکی سطحی که مرئی است - و دیگری عمقی، که قابل دیدن نیست. این رابطه به تدریج منجر به ایجاد امواجی غیرقابل کنترل در سیستم بهره‌مند از حقوق ویژه می‌شود.

- سیستم مقابل دارای نوعی دوگانگی یا چندگانگی شخصیتی در مقابل صاحب حقوق ویژه می‌شود و به تدریج شخصیت مستقل خود را به شخصیتی وابسته تبدیل می‌کند.

- رفع مسؤلیت از خود یکی از

گزارش ویژه

پس بکوشیم در مقابل قدرتی که از آن بهره‌مندیم احساس مسؤولیت کنیم.

حسن مسؤولیت تنها در مسؤولیت‌پذیری به هنگام بروز مشکلات به وجود می‌آید. به عبارت دیگر، تا زمانی که دولت حقوقی مشابه با حقوق سازمان‌های اقتصادی و فرهنگی مردمی نداشته باشد، توان تصحیح مدیریت خود را نخواهد داشت. چنین وضعی هم‌اکنون در کشور ما وجود دارد. برای مثال، در کشور خودمان، شخصیت‌های حقوقی و حقیقی طرف قرارداد با دولت نسبت به مسؤولیت‌پذیری دولت به عنوان طرف قراردادهای خود اطمینان کافی ندارند. علت روشن است: تا زمانی که دولت ثروتمند بود و همچنین بزرگترین کارفرمای ثروتمند داخلی بود، افول تدریجی ساختار عادلانه‌ی قراردادها به چشم طرف قرارداد - یعنی پیمانکار - نمی‌آمد، چه برسد به چشم دولت. علت نیز روشن بود؛ ثروت به دست آمده توسط پیمانکار آن مقدار بود که به قولی سرو صدایش بلند نشود. چنین وضعی تقریباً در تمامی حوزه‌ها اثر خود را نشان داد. برای مثال، در قلمرو فرهنگ، در مقابل چشمان این بخش خصوصی، سرمایه به صورت یک ضدارزش مطرح شد و هیچ کس نبود که بگوید چرا در فیلم گنج قارون یک کارخانه‌دار در حال خودکشی، باید مردی لایالی و بدون نیروی تفکر را پیدا کند و یا ضد قهرمانان مختلف چرا تبدیل به قهرمانان

ویژگیهای سیستم فاقد حقوق ویژه است.

۲ - حقوق ویژه باعث دردهای بسیاری برای صاحب آن می‌شود، چرا که:

- ساخت مدیریتی در آن به تدریج ضعیف، متوقع و کوتاه‌بین می‌شود.
- نظام برنامه‌ریز و مستقل قابل پیش‌بینی در آن به وجود نمی‌آید.
- مدیریت دولتی صاحب حقوق ویژه، به تدریج توان ارتباط مالیاتی خود را با نیروهای مولد از دست می‌دهد. بنابراین، این سیستمها برایش بی‌ارزش شده و ارتباط آن با نظامهای مبتنی بر سرمایه‌های مالی و دلالی قوی می‌شود.
- برای مدیریت دارای حقوق ویژه به تدریج فضایی از عدم اطمینان نسبت به طرف مقابل ایجاد می‌شود؛ این عدم اطمینان منجر به از دست دادن توان انتخاب خواهد شد.

۳ - نتیجه‌ی نهایی حقوق ویژه، ناامنی شدید به دلیل ضعف شدید در پیش‌بینی توانایی صاحب آن است. این وضع به ناچار سیستم سالم برخورد با دولت صاحب حقوق ویژه را کنار می‌گذارد و تمامی سیستم‌های دلالی ناسالم را به تدریج به آن نزدیک می‌کند.

پس، حقوق ویژه موجب فروپاشی مدیریت سالم در سیستم صاحب آن، فروپاشی مدیریت سالم در سیستم درگیر با آن، ناامنی در ارتباط متقابل آنها با یکدیگر و بزرگ شدن نهادهای غیرمولد و گسترش اخلاق‌گدایی تا اخلاق کارآفرینی می‌شود.



موجب تحول درارتباط میان بخش خصوصی و دولت، یعنی نیروی خلاق جامعه و نیروی نظم جامعه شود؛ به عبارت دیگر، دولت در مقامی قرار می‌گرفت که باید وارد مرحله‌ی جدیدی از بنده بستن با بخشهای مختلف اقتصادی-خصوصی جامعه شود. این بار معامله به صورت تبادل امنیت با مالیات یا ثروت حاصل از تولید و تجارت بود. دولت باید از راههای مختلف سیاسی و اقتصادی شرایط امن را برای نیروهای مولد جامعه، برای حرکت به سمت آینده یا برنامه‌ریزی درازمدت، فراهم کرده و بخش خصوصی نیز باید دولت را در این راه از نقطه نظر سرمایه و فکر تأمین کند. این وضع بسیار با وضع پیشین - که دولت در آن تبدیل به گاو نه من شیرده و بخش خصوصی تبدیل به نیرویی بی اثر شده بود - متفاوت بود. پیش از آن هر دو این میادله نسبت به یکدیگر و مهمتر از همه نسبت به جامعه احساس مسئولیت نمی‌کردند، همه بر خوان نفت نشسته بودند و در حال تقسیم غنائمی بودند که نه حاصل قابلیت آنها بود و نه حاصل کوشش آنها برای گسترش بازار. از درون چنین ارتباطی نوعی طبقه‌ی جدید بورژوازی مصرف‌زده متولد شد که بسیار مغرور بود و احساس می‌کرد این ثروتها را از قابلیتهای خود به دست آورده است؛ درحالی که تجربیات چندساله‌ی اخیر که این افراد را به دیار رقابت فرنگستان کشاند به آنها نشان داد که چنین نیست. به همین دلیل بود که آنهايي که دماغ خود را بالا گرفتند و رفتند، حالا بازگشته‌اند، غرورشان نیز فرو ریخت.

اوهامی جوانان می‌شوند؟ یا چرا کسی که سرمایه‌اش را صرف ایجاد تکنولوژی و فضای کار و تولید می‌کند باید موجودی عیاش و بی عاطفه به جامعه نشان داده شود؟ چنین وضعی در شرایطی اتفاق می‌افتد که دائماً سرمایه‌ها از بخشهای مولد و کارآفرین به سوی بخشهای دلالی و واسطگی - میان سوبسیدهای قشر متوسط و دولت ثروتمند نفتی - هدایت می‌شدند. در قلمرو اقتصادی نیز این شرایط باعث شد که سرمایه‌های کارآفرین نقش سیاسی بالقوه‌ی خود را از دست داده، تبدیل به نیرویی منفعل با نوعی عقل‌گرایی بلاهت‌آمیز شوند. همین جریان، یعنی افول تدریجی سرمایه‌های کار، آنقدر قدرت گرفت که در بعد از انقلاب کسی نتوانست جلوی آن را بگیرد؛ به طوری که با انتقال بیشتر حجم سرمایه‌ها به سوی دلالی و نظام‌های غیرمولد، به دلیل کارکرد بدون برنامه و عمل‌گرایانه‌ی دولت‌های وقت، سرمایه‌ها به طور مطلق به صورت ضدارزش درآمد و طبقاً تمامی انسانهای فعال و قابل، صحنه را ترک گفتند.

در این شرایط بود که دولت ناچار شد نگاه دیگری به اطراف خود بیندازد و در اندیشه شکوفایی اقتصاد و به تبع آن تأمین منابع مالی مورد نیاز بپردازد. برای این کار باید بنگاههای تولیدی و بازرگانی فعالی به وجود می‌آمد که بتواند به کمک نیروی کارآفرین خود، ایجاد ارزش افزوده‌ی بسیار کرده و سهم مالیات خود را از آن بدهند. درک درست مفهوم این قضیه می‌توانست

گزارش ویژه

روی منطقیهای مشترک و احترام‌گذاری‌های متقابل است و آنچه ضد ارزش است بی‌احترامی به این توافقهاست نه سرمایه.

دولت باید حتی نسبت به هر برنامه‌ی فرهنگی در جامعه حساس باشد، تا بتواند فضای میان دولت و بخش خصوصی را سالم‌تر سازد و فضایی را که مضمحل‌کننده‌ی روابط سالم و متقابل امنیت و مالیات است، از طریق اصلاح نظام‌های فرهنگی و مدیریت به روابط باز و آشکار مبتنی بر توافق روی منطقی‌های مشترک، تبدیل کند. امنیت امری نیست که به دور از آگاهی، معرفت و افقهای معنوی هدفهای جامعه باشد؛ بنابراین، باید همگی از آینده‌ی تصویری روشن داشته باشیم تا بتوانیم به اصول اساسی توافق طرفین دست یابیم. مهمترین این آگاهیها، آگاهی از چگونگی تبلور امنیت فعال در دولت و در بخش خصوصی است. مطمئن هستیم که چنین آگاهی متقابلی شرایط رشد کارآفرینان را فراهم می‌سازد، در سایر کوششهای مشهودی که به برکت مشکلات درآمد نفتی دولت، هر روز بیش از روز پیش فضای همکاری، هم‌رایی و وفاق را فراهم می‌آورد و «امنیت متین اقتصادی» که در سایه اقتدار دولت فراهم خواهد آمد، بی‌شک در زمره نخستین دستاوردهای این وفاق خواهد بود.

□ □ □

در شرایط نوین که هم دولت و هم بخش خصوصی در حال دست‌یابی به تفاهم جدیدی هستند، لاجرم نیازمند تعریفی مجدد از خود خواهند بود. بخش خصوصی باید بداند که دیگر دولت‌ها در این کشور گاو نه‌من شیرده نیستند، بلکه بالعکس، مخارج آنها نیز باید توسط این بخش تأمین شود. چنین دولت‌هایی نیز باید به سمت تنظیم یک رابطه برای فعال کردن سازمانهای تولیدی گام بردارند و این آمادگی بیش از هر چیز تابعی است از قابلیت تأثیرگذاری مستقیم بخش خصوصی فاعلی در سیاست اقتصادی جامعه. بورژوازی مولد آینده‌ی کشور ما باید بداند که شرایط امنیت را هیچ‌کس جز خود وی برایش فراهم نمی‌کند. به عبارت دیگر، آزادی و امنیت هدیه نیست، بلکه باید خود دست به کار شویم، باید شعور سیاسی - اقتصادی و فرهنگی نیروهای کارآفرین و سرمایه‌های مولد ما به کار افتند. در مقابل، دولت نیز باید بداند که برای اخذ مالیات بیشتر از بخش خصوصی، باید شرایط فعالیت و امنیت آنها یعنی امکان برنامه‌ریزی درازمدت آنها را فراهم کند.

نمی‌توان به بخشی گفت: شما را به صورت یک ضد ارزش در فضای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه درمی‌آوریم، اما با ما روراست باشید و به ما مالیات بدهید. در این شرایط، سیاست نشان‌دادن شیرینی و چماق نیز مؤثر نیست، آنچه مهم است توافق